

هو العليم

پیام عاشورا عمل براساس رضا و خواست
پروردگامتعال در همه شؤون زندگی

سلوک خانواده - طهران - جلسه ۴۰

بیانات

حضرت آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی

طهرانی

قدس الله سره

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ

وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَاللَّعْنَةَ عَلَى أَعْدَائِهِمْ

أَجْمَعِينَ

ایام محرم است و ملاقات با دوستان و رفقا در یک همچنین ایامی مصادف شده و با خود می گفتم که در راه می آمدم که راجع به مسأله محرم و کیفیت ارتباط انسان با حقیقت سیدالشهداء علیه السلام و استفاده بهتر و بیشتر و اوفی از حلول این ماه و آثاری که بر این مسأله مترتب است راجع به این یک قدری صحبت بکنیم، گرچه حتماً دوستان در ضمن صحبت هایی که از بزرگان، مرحوم آقا رضوان الله در کتبشان در صحبت ها و نوارها و امثال ذلک شنیدند و دیدند، دیگر ما را مستغنی می کند از طرح مطالب؛ ولی خُب از باب تذکر و تکرار بعضی از مطالب شاید بی مناسبت هم نباشد.

یک روایتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم است که می‌فرمایند: **" إِنَّ لِلْحُسَيْنِ فِي قُلُوبِ**

الْمُؤْمِنِينَ حَرَارَةٌ لَا تَدْفَعُ ابْدَاءً؛ یا در بعضی از

عبارت **لَنْ تَدْفَعُ** که لَنْ به معنای خیلی تاکید شدیدتر

دارد. یک روایت دیگری هست به همین مضمون:

إِنَّ لِلْحُسَيْنِ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ مُحِبَّةً مَكْنُونَةً، که

اینها تقریباً در یک افق صحبت دارد. و اینی که چرا

پیامبر از بین همه ائمه روی سیدالشهداء نظر داشتند

و اینکه مسأله‌ای هست؛ خُب ما چهارده معصوم

داریم خُب از همه آنها اولی و افضل خود رسول خدا

هستند، بعد از آن حضرت امیرالمؤمنین، بعد

حضرت فاطمه زهرا و همین‌طور، اینکه قضیه‌ای

هست؟ که در یک روایت پیغمبر می‌فرمایند که: **إِنَّ**

لِلْحُسَيْنِ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ حَرَارَةٌ لَا تَدْفَعُ ابْدَاءً،

که یک حرارتی در دل و نفوس مؤمنین وجود دارد

که این هیچگاه خاموش نخواهد شد، یا اینکه در آن

روایت دیگر است که: **إِنَّ لِلْحُسَيْنِ فِي قُلُوبِ**

الْمُؤْمِنِينَ مُحِبَّةً مَكْنُونَةً، یک محبت پنهان در قلوب

مؤمنین نسبت به سیدالشهداء علیه‌السلام است. این

مسأله جای دقت دارد، جای تأمل دارد.

از آن طرف ما در روش بزرگان و اولیاء خدا و اهل معرفت وقتی که مشاهده می‌کنیم در روش آنها می‌بینیم که بلا استثناء همه آنها در مسیر سیر و سلوکشان همیشه متوسل به سیدالشهداء بودند و این قضیه را بنده در حیات مرحوم آقا رضوان‌الله‌علیه و در ارتباط با ایشان به خوبی مشاهده می‌کردم، یعنی اصلاً می‌دیدم که یک حساب دیگری خلاصه در اینجا هست، خودشان هم که در روح مجرد نسبت به این قضیه اشاراتی دارند و مطالبی می‌فرمایند که واقعاً عجیب است و خیلی مسأله عجیب است و هرچه انسان بیشتر غور می‌کند و تفحص می‌کند انگار وارد یک دریایی می‌شود که هی احساس می‌کند باز آنچه را که به دست آورده هنوز کافی نیست، هنوز به عمق مطلب نرسیده.

توفیقی به دست آمده بود یکی دو هفته پیش به عتبات مشرف شده بودیم، من شب‌ها معمولاً عادت‌م این است وقتی که یا حتی در وقتی زیارت می‌کنم می‌آیم یک گوشه صحن می‌نشینم و یک ساعت، دو ساعت همین‌طوری تنها. می‌دیدم افراد می‌آیند

می‌روند و وقتی که نگاهشان به گنبد می‌افتد البته این قضیه در نجف اتفاق افتاد ولی درب را نگاه می‌کند، یک حالتی برایشان پیدا می‌شود انگار وارد یک فضایی شدند خودشان را جمع می‌کنند، سرشان را پایین می‌اندازند، خلاصه در خودشان فرو می‌روند، احساس می‌کنند اینجا باید یک مراقبت ویژه‌ای و یک تواضع ویژه‌ای از آنها بروز کند، آن ادب و آن تواضع و آن ارتباط با اینجا اقتضا می‌کند که سر پایین باشد و حالتشان یک حالتی باشد سرشان را می‌گذاشتند و خُب می‌شناختمشان ... ولی وقتی نگاه می‌کردم می‌دیدم این دارد به در تواضع می‌کند، به سنگ و مرمر دارد تواضع می‌کند، به ضریحی که این ضریح ساخته شده از نقره و آهن و چوب و اینهاست دارد تواضع می‌کند!

ما در روش بزرگان و روش اولیاء خدا یک همچین حالی نمی‌دیدیم که بیاید در حرم و سرشان را پایین بیندازند و حالا در خیابان که راه می‌روند سرشان بلند است، همین که به حرم می‌رسند سر پایین و نمی‌دانم دست به عصا و ... همان طوری که

در خیابان بودند، همان‌طوری هم وارد حرم می‌شدند، این که ما می‌دیدیم و مشاهده [می‌کردیم] این بود می‌خواهم به یک نکته خیلی دقیقی در اینجا اشاره کنم آنی که ما می‌دیدیم هم آقای حداد را دیدیم رضوان‌الله‌علیه، با ایشان این قدر مشرف شدیم این حرم حرم سیدالشهداء، حرم حضرت ابوالفضل سلام الله علیهما، نمی‌دانم حرم عسکرین سامرا، تشریف پیدا کردیم می‌دیدیم، می‌دیدیم همان‌طوری که دارند در خیابان صحبت می‌کنند خُب این چیست و آن چیست، و همان‌طور هم خُب وارد حرم می‌شوند!

مرحوم آقا رضوان‌الله‌علیه خُب ما این همه با ایشان مسافرت بودیم، حرم می‌رفتیم، نمی‌دانم زیارات ائمه می‌رفتیم، مشهد زیارت علی ابن موسی الرضا می‌رفتیم، چقدر ما با ایشان تنها یا با کسی دیگر، البته ایشان غالباً تنها می‌رفتند، یکی مثلاً با ایشان ... اجازه نمی‌دادند مثلاً افراد زیاد با ایشان [همراه باشند]، با ایشان می‌رفتیم همین‌طور که در خیابان راه می‌رفتند، چون ایشان با ماشین حرم نمی‌رفتند تعمد داشتند که حتماً وقتی تشریف پیدا

می‌کنند با اینکه دیسک داشتند ایشان اصلاً دیسک داشتند و دیسک سختی هم داشتند و حتی بعد از اینکه از بیمارستان آمدند منزل، آن تقریباً حدود شصت هفتاد درصدش بهبود پیدا کرده بود، ولی هنوز آثارش بود، یک شب یادم است که گفتند که: آقا سید محسن حال داری بلند شویم یک حرم برویم؟ گفتم: که بفرمایید آقا جان برویم، مشرف شویم.

آمدیم و زمین یخ بود، سُر بود، اصلاً ما روی یخ حرکت می‌کردیم، حتی برف هم نبود، گفتم: آقا جان! این آخر درست نیست این قسم چیز کردن، شما دیسک دارید، آخر روی یخ که دیگر چیز نیست، اگر یک وقت زمین بخورید...! گفتند: آقا سید محسن من حرم را پیاده می‌روم هر چه می‌خواهد بشود، سوار ماشین نمی‌شوم! من حرم را پیاده می‌روم. و خُب درد داشتند و من خُب خیلی در این حرکت خیلی مواظب ایشان بودم، خُب خودم داشتم می‌خوردم زمین، می‌گویم ما روی یخ حرکت می‌کردیم دیگر، و تا اینکه خُب مسأله‌ای اتفاق نیفتاد و مشرف شدیم و ...

ایشان می فرمودند بعد از این جریان گفتند فلانی
می خواهم یک قضیه‌ای بگویم یک خرده بخندی،
چند هفته پیش بود، چی بود، من چون قم بودم
مشرف شدم بعد مشهد، می گفتند: رفتم و دیدم که
کمرمان درد می کند رفتیم پیش امام رضا گفتیم که:
امام رضا تو که می دانی ما سوار ماشین بشو نیستیم،
محض رضای خدا این کمر ما را خلاصه خوب کن
که ما درد کمر نکشیم، بیاییم هی اینجا برویم! بعد
می فرمودند که: امام رضا هم خلاصه آمد و غیرت
کرد اصلاً امام رضا غیرت... و وقتی آمدم بیرون دیدم
درد ندارم، دیگر درد ندارم و الآن خوب خوب شدم
دیگر اصلاً دردی احساس نمی کنم و خلاصه
امام رضا بر ما ترحم کرد. ترحم کرد و خلاصه گفتم
که: می دانی من سوار ماشین بشو نیستم، محض
رضای خدا این کمر ما را خلاصه این دردش را شما
چیز بکن!

خُب اینها یک سر و سرهایی داشتند، دیگر ما چه
می دانیم.

بعد خُب وقتی که می رفتیم فرض بکنید که حرم
مشرف می شدیم، می دیدیم خُب همین ایشان

همین طوری می آیند و می روند و در را می بوسند، زیارت می کند و سرشان بالا، این چیزهایی که خُب در بین سایر افراد است ما مشاهده نمی کردیم. و خُب حالا قضیه چیست؟ آیا آن کسی که می آید و از داخل خیابان وقتی که هنوز وارد محوطه حرم نشده حتی وارد محوطه صحن نشده، کفشش را در می آورد که از داخل خیابان پابرهنه می آید در آن قسمت جلو و بعد وارد صحن و ... این حالا ولایتش بیشتر است؟ یعنی واقعاً این ولایتش بیشتر است؟ یا آن کسی که فرض بکنید که می آید و نزدیک حرم می رسد در صحن می رسد چهار دست و پا دیدم حالا بعضی ها حالا در کربلا دیدم در مشهد ندیدم، ولی در کربلا و نجف چرا دیدم، چهار دست و پا بلند می شود می آید این یعنی خیلی دیگر به معرفت و مقام امام دیگر به حد تکامل رسیده که حالا مثل چهارپایان این جوری با چهار دست و پا باید بیاید این دیگر از نظر معرفت ولایی و بصیرت ولایی و رسیدن، این دیگر به نهایتش رسیده این جوری است واقعاً؟! یعنی مطلب این است معرفت این است؟! یا

اینکه بیشتر باعث تمسخر است، بیشتر باعث
آبروریزی خود امام است! می‌گویند: نگاه کن این
چه زائری دارد، زائر این همین است! کدام است؟
ما در حالات بزرگان یک همچنین مسائلی را
نمی‌دیدیم که اینها بلند شوند حالشان را عوض کنند،
وضعشان را عوض کنند، در این ارتباط بیایند
خودشان را از دست بدهند، نعره بکشند، عین آدم
... حالا تعبیری نیاورم، نعره‌های گوش‌خراش
بکشند ... این دفعه در همین [سفر] نشسته بودم در
حرم سیدالشهداء داشتم نماز می‌خواندیم و کارمان
را داشتیم انجام می‌دادیم، یکی بلند شده بود یک
دادهایی می‌زد از همین ایرانی‌ها و نعره، نگاه کن
آنجا چیه، آمدم وقتی خواستم بروم گفتم که: آقا!
شما این زیارتت، قطعاً بدان کار حرام و خلاف شرع
انجام دادی و سیدالشهداء از تو راضی نیست! روز
قیامت جلوی من را بگیر! این چه وضع مسخره‌بازی
درآوردی، مگر اینجا فقط برای توست که آمدی این
نعره‌ها را می‌کشی و این کارها را می‌کنی، خُب که
چه یعنی؟ خُب آنجا قتل‌گاه است خُب دیدیم!
خودمان داریم می‌بینیم قتل‌گاه؛ یعنی چی؟ حال همه

را برداشتی گرفتی، ذهن همه را خراب کردی، حال همه را چیز کردی، اینجا فقط که برای تو نیست این برای همه است نعره بکشی برو در اتاقت این قدر بکش که سقف بیاید پایین، حنجره‌ات درآید هیچ اشکالی ندارید، اینجا برای همه است، برای تک تک افرادی است که آمدند در اینجا و هر کدام در حال و هوای خودشان دارند حرکت می‌کنند و دارند سیر می‌کنند. ایراد کار کجاست؟ ایرادش همین است که ما فقط ظاهر را داریم می‌بینیم، ما از امام حسین گنبد را داریم می‌بینیم، گنبد طلا را می‌بینیم، گنبد طلا را داریم زیارت می‌کنیم، نه خودش را.

چرا؟ ما از امام حسین داریم آن درب و سرا و آن طاق آینه و این منبت‌کاری‌ها و نقش و نگارها را داریم می‌بینیم، این را داریم مشاهده می‌کنیم، می‌دانید به چه دلیل؟ به همان دلیل که چهارتا از اولادهای امام حسین و برادر امام حسین در بقیع هستند، همین آقای که دارد این طوری می‌کند با کفش می‌رود جلو، چون گنبد طلا ندارد! اگر امام حسین یکی است اینجا چهارتا است، برادر

بزرگتر امام حسین در اینجا دفن است
امام حسن مجتبی دفن است، سه تا از اولاد امام حسین
در اینجا دفن هستند: امام زین العابدین، امام باقر و
امام صادق علیهم السّلام، سه تا در اینجا دفن هستند.
خُب این نعره‌هایی که داری می‌کشی این
وضعیت ... حتی می‌خواهم بگویم نسبت به افراد،
معممین را من دیدم، من معممین صاحب رساله
عملیه را دیدم که با کفش و نعلین تا دم قبور ائمه
بقیع ایستاده بودند و داشتند زیارت می‌خواندند که
رفتم گفتم که: آقا همین طوری! خجالت بکشید
کفشتان را در بیاورید، بعد بیاید این کار را انجام بده.
با همین عبارت: خجالت بکش، برو کفشت را
در بیاور و بعد بیا اینجا!

خُب پس ما چه را داریم زیارت می‌کنیم؟ ما
داریم گنبد را زیارت می‌کنیم، گنبد طلا چقدر قشنگ
است، امام حسین شده گنبد طلا، امام حسین شده این
بارگاه، برای این بارگاه داریم سرمان را خم می‌کنیم،
حالت تواضع به خود می‌گیریم اشک از چشمانمان
جاری می‌شود، نه برای خودش، نه برای واقعیتش،
اگر برای خودش باشد، این را می‌خواهم بگویم: اگر

برای خودش باشد امام حسین که کربلا و غیر کربلا ندارد، کربلا ندارد، امام حسین همین اینجاست، اگر به امام حسین معرفت داشتیم آیا هر حرفی را در جوار امام حسین به آن شخص دیگر، به آن کسی که داری می‌زدی؟ اگر ما به امام حسین و ولایت او معرفت داشتیم و امام را در کنار خودمان [میدیدیم] چون هست دیگر او که هست او را که نمی‌توانیم بگوییم نیست، این مقدار را قبول می‌کنیم، این مقدار را قبول داریم، که این ذوات مقدّسه اینها در قالب و کالبد و آن نمی‌دانم فضا و گنبد و صحن و سرا نمی‌گنجند، وجود اینها وجود ملکوتی است، وجود اینها وجود لاهوتی است، و وجود اینها وجود علیّی برای تمام آثار و مظاهر عالم خلق است، در زیارت جامعه مگر نمی‌خوانیم:

ارواحکم فی الارواح و الاجسادکم فی

الاجساد؛ این خیلی عجیب است که چطور **ارواحکم**

فی الارواح خُب آن یک مطلب دیگری است اما

خُب چطور مسأله مسأله **اجسادکم فی الاجساد،**

یعنی جسم ظاهری شما علت برای تکون اجسام

ظاهری عالم وجود است، حالا آن **ارواحکم فی**

الارواح که روح شما در همه جا سریان دارد و جریان دارد و هر ذره ذره را که نگاه کنی قبل از وجود آن ذره وجود شما باید در جلوی چشم و مرعی و منظر ما قرار بگیرد!

این لیوانی که الآن دست من است، پیش از آنکه شما این لیوان را ببینید و آب در این لیوان را ببینید، حضور واسطه خلق و واسطه فیض را شما باید اول در این لیوان ببینید، بعد آن وقت ببینید خُب این ظهور به چه شکل است، استوانه است و در آن آب است و امثال ذلک، این نحوه وجود را اگر ما نسبت به امام علیه السّلام قائل بشویم آن وقت دیگر می توانیم هر حرفی را بزنیم، می توانیم هر کاری را دیگر بکنیم، می توانیم هر عملی دیگر از ما سر بزند، یا نه، همین که از داخل حرم درآمدیم و از داخل صحن درآمدیم دیگر تمام شد، خُب این پرونده اش جدا، هر کاری هم که می کنیم از این به بعد دیگر جدا! این چیست؟ این همین معرفت شناسنامه ای و معرفت ... این همین است که وقتی تا دم در می رسیم کله ها این جوری می شود، این، این است، همین که دم در صحن و سرا می رسیم اشکمان می آید! خُب این

اشک قبلاً نیامد چرا وقتی که داشتی هر چی می‌گفتی
و هر چی از دهننت در می‌آمد آن موقع اشک در نیامد؛
هان؟ پس معلوم است آن وقتی که داشتی این حرف
را می‌زدی امام‌حسینی را در کار نبود، چون اگر
امام‌حسین بود نمی‌گفتی، مراعات می‌کردی، حساب
می‌رسیدی، این است که بزرگان همیشه در قبال مقام
و عظمت ولایت آن جنبه باطن و ولایتی آنها مورد
نظر بود، حالا امام‌حسین گنبد دارد، بارگاه دارد،
امام‌رضا دارد خُب داشته باشد، نداشته باشد مثل
امام‌مجتبی مثل امام‌سجاد مثل چیز نداشته باشد،
تفاوت نمی‌کند، همان‌طور که با امام‌رضا علیه‌السّلام
با سیدالشّهداء، با قبه و بارگاه امیرالمؤمنین
علیه‌السّلام برخورد می‌کردند، و وارد می‌شدند، و
اظهار مسکنت و اظهار تذلل در آنجا و تواضع و ادب
نسبت به آن مقام در آنها سر می‌زد، همان حال را
احساس ما می‌کردیم در جاهای مختلف و در
مکان‌های مختلف و آن حضور را ما احساس
می‌کردیم، یعنی وقتی که صحبت می‌کردند انگار
امام‌علیه‌السّلام در کنارشان حضور دارد، حضرت

ابوالفضل در کنارشان حضور دارد و انگار نشستند و دارند با آنها صحبت می کنند.

یک وقت در زمستان بود، من مشهد مشرف شده بودم و رفته بودیم، کرسی بود، نشسته بودیم، مرحوم آقا آنجا و من هم کنار کرسی، چون ایشان هوای اتاق را گرم نمی کردند چون برایشان مضر بود و ناراحت بودند هوا سرد بود منتهی خُب کرسی و این چیزها بود، وقتی نشسته بودیم صحبت شد راجع به همین تفاوت بین ظاهر و باطن و کیفیت رعایت باطن و ملاحظه الایم و فی لایم که کدام برای انسان در مرتبه چیز دارد، بعد ایشان فرمودند که: آقاسید محسن اگر امام علیه السلام الآن در کنارت بود چه حالتی داشتی؟ گفتم: همین حالتی که الآن با شما داشتم، همینی که دارم، همین، هیچ تغییری! گفتند: همین؟ گفتم: بله! بعد شروع کردند به خندیدن و هیچی نگفتند پاسخی ندادند، ولی از خنده شان خُب پیدا بود که خیلی بی ربط هم نگفتم خیلی همچین بی حساب ... گفتم: همینی که الآن دارید می بینید: می گوییم، می خندیدیم، شوخی می کردیم، چون من با مرحوم آقا یک خرده بیشتر از بقیه یک خرده رویم

باز بود و خلاصه یک خرده جسور بودیم و متجری بودیم و فلان، گفتم: آقا جان همین طوری که در دارم با شما صحبت [می کنم] هیچ فرقی نمی کند قضیه! ایشان خندیدند، یا بر بلاهت ما خندیدند، نمی دانم حالا هر کدام، علی کل حال فکرمان این بود الآن همین است خیلی همچین تفاوتی در مسأله پیدا نشده.

این مطلب انسان را سوق می دهد به عبور از ظاهر، و حرکت به سوی باطن و بالا زدن پرده ها و سه تارها و آنچه را که انسان را در این مظاهر متوقف می کند، و نگه می دارد و در این فضا از حرکت باز می دارد، این نحوه سلوک ... لذا بزرگان و اولیاء و عرفا همه به دنبال این مطلب بودند که انسان را از ظاهر حرکت بدهند، انسان را از ظاهر عبور بدهند، وقتی که انسان حرم سیدالشهداء می رود به در و دیوار و گنبد و اینها نگاه نکند که این نمی دانم این ضریح عوض شده، این چه خصوصیتی دارد، این بهتر است، ضریح قبل بهتر است، این نمی دانم شش گوشه است، هشت گوشه است، ده گوشه است، این

چیزها را نگاه نکند، وقتی وارد این فضا می شود فقط به یک مسأله فکر کند و آن اینکه: در این مکان حضور امام به واسطه تعلق به بدن بیشتر است؛ خُب بله، این را قبول داریم، چرا ما الآن می رویم زیارت امام رضا علیه السّلام، خُب امام رضا هم در اینجا هم هست دیگر السلام علیک یا علی ابن موسی الرضا بگوییم، خُب نمی شنود؟ نمی داند؟ قبل از اینکه ما بگوییم او می داند، پس رفتن مشهد یعنی چه؟ چرا ما باید به زیارت عتبات برویم؟ چرا باید به زیارت مکه برویم مدینه برویم رسول خدا برویم، ائمه بقیع، چرا این همه تاکید شده؟ در روایات کسی که به زیارت ما بیاید این طور، کسی که با معرفت ما را زیارت کند، کسی که به زیارت ما بیاید بهشت بر او واجب می شود! روایتی از امام جواد علیه السّلام است که فرمودند: هر کسی به زیارت عمه ما فاطمه معصومه در قم بیاید بهشت برای او واجب می شود؛ این حرف امام است، حرف بنده نیست، قضیه چیست؟ چه مسأله‌ای هست؟ خُب حضرت معصومه همه جاهست، روح آن حضرت همه جاهست، این مسأله‌ای نیست که حالا

اختصاص به فرض کنید یک جا و یک مکان داشته باشد، این به جهت این است که چون روح در آن مکان به واسطه حضور آن بدن مطهر یک تعلق خاص و ویژه‌ای نسبت به آنجا دارد، حضور در آنجا باعث می‌شود یک فیض بیشتر و خاصی برای انسان حاصل شود که آن در جای دیگر کمرنگ‌تر است، مگر اینکه شرایط شرائطی باشد که برای انسان رفتن به آنجاها ممکن نباشد که در آنجا اتصال روح و نیت صاف، جبران آن رفتن را خواهد کرد، یعنی درست مثل اینکه شما در حرم سیدالشهداء هستی، برای کسی که نمی‌تواند، برای کسی که مانع دارد، برای کسی که مشکل است. خلاصه همه چی روی حساب است، همه چیز روی ...

این مسأله مسأله مهمی است، که در قضیه کربلا چرا این قدر مطلب نسبت به سیدالشهداء تاکید شده است؟ و چرا این قدر بزرگان در ارتباط و در سلوک خودشان به سیدالشهداء علیه‌السلام متوسل می‌شدند؟ من یاد دارم که مرحوم آقا می‌فرمودند: انسان حداقل ماهی یک بار باید در منزل خودش

روضه قرار بدهد؛ حالا غیر از حالا... یا اگر روضه روضه عمومی هست، که خُب هیچ، اگر هم نیست روضه روضه خصوصی، همین افراد خانواده جمع شوند و یک ذاکری بیاید و ذکر مصیبتی انجام بدهد، خصوص ذکر مصیبت. و خودشان هم در منزل این کار را انجام می‌دادند، حتّی در مشهد که بودیم، البتّه این را خُب دوستان و رفقا اطلاعی نداشتند، هر از چندگاهی در همان منزل اندرونی فرض کنید که شخصی به اصطلاح یک مداحی، کسی می‌آمد و همین ذکر مصیبت را غالباً شب‌های جمعه بود و بعد خودشان این را به صورت مستمر هر هفته شب‌های جمعه قرار دادند، که یک عده‌ای از رفقا کم مثلاً ده‌بیست نفر می‌آمدند هر شب جمعه و یک اطعام آبگوشتی، چیزی هم به ما می‌گفتند درست کنید و هم خیلی ساده، و واقعاً خُب خیلی عجیب بود مشخص بود که وضعیت و حال و هوا و اینها خُب خیلی فرق می‌کند، مسأله تفاوت دارد.

یا اینکه مرحوم قاضی در وصیتنامه‌شان توصیه کردند که هر ماه حداقل یک مرتبه در منزل توسل به سیدالشّهداء باشد، ما حتّی در ارتباط با

مرحوم آقای حداد این مسأله را مشاهده می کردیم که بعضی از افراد که می آمدند در آنجا و اهل ذکر و ذکر مصیبت بودند آنجا شروع می کردند یک مصیبتی خواندن، به خصوص در ایام محرم که این مسأله پررنگ تر بود. یا مثلاً فرض کنید که راجع به مرحوم قاضی داریم که ایشان می فرمودند که: یک متر یا حتی یک وجب نمی دانم من یک وجب حتی شنیدم که از صحن کربلا نیست که من در آنجا نخوابیده باشم! خُب اینها به دنبال چی بودند؟ اینها به دنبال چی بودند؟ در عین حال آن حال، یعنی آن توجه و آن جهت معنوی و از آن طرف این حال، این نحوه ارتباط که ایشان بیاید و بخوابد و به قول خودش: یک وجب از صحن سیدالشهدا نیست که من رویش نخوابیده باشم، بیتوته نکرده باشم. و فتح بابی که برای بزرگان و اولیاء خدا پیش آمده، در طول این زمان، خود بنده از مرحوم آقا رضوان الله علیه شنیدم که از آقای حداد ایشان نقل می کردند: تمام اینها در نهایت توسط سیدالشهداء بوده، یعنی خیلی در این قضیه انگار خود آن حضرت حضور پررنگی

در به اصطلاح این مسأله دارند؛ خُب این نشان می‌دهد تمام این مطالب به خصوص برای سالک که می‌خواهد حرکت کند و عبور کند از کثرات و از تعلقات این که توجه‌اش به امام حسین علیه‌السّلام باشد، نه به اینکه امام حسین را کشتند، نه به اینکه امام حسین را تیر زدند، نه به اینکه اولاد را این‌طور کردند، آن‌طور کردند، خُب آن یک قضیه‌ای است، بالاخره، من در یک جا می‌گفتم که: ما فقط یک جریان کربلا داریم می‌بینیم، اما جریان اسارت و غل و زنجیر و ... این مطالب را نمی‌بینیم، برای حضرت سجاد علیه‌السّلام هر یک روزی که می‌گذشت از جریان کربلا خودش یک کربلا بود. من هیچ وقت نمی‌توانستم تصور کنم این مسأله اسارت اهل بیت را و حضرت سجاد را، الآن یادم آمد: یک وقت در یک سفر داشتم سفر خارج، آنجا در یک جایی یک دیدنی ... رفته بودم یک زندانی که در زیر زمین بود، این واقعاً در این زیارت‌های موسی بن جعفر علیه‌السّلام که ما می‌خوانیم: **السلام**

علی و الْمُعَذَّبِ فِي قَعْرِ السُّجُونِ وَظُلْمِ الْمَطَامِيرِ؛

در زندانی که در قعر قرار دارد، در این مکانی که موسی بن جعفر زندانی شده بود اصلاً در آن مکان با چراغ می آمدند، یعنی در قعر زمین، که اخیراً هم کشف کردند و به دست آوردند و در کنار دجله که از آن طرف آب دجله به صورت نم سرایت به آن افراد و محیط و اینها داشت، و از یک طرف یک روزنه نبود، یعنی نه هوا داشت و نه نور داشت، اینجا موسی بن جعفر را زندانی کرده بودند آن هم با چه وضعیت و غل و زنجیر و این چیزها بود.

یا مثلاً راجع به امام سجاد علیه السلام که غل جامعه، من نمی دانستم این غل جامعه چیست، خُب خوانده بودم در کتابها غلی است که دست را می بندند، به پا می بندند و به گردن می بندند و این آهن قدرت برای حرکت را به کل از آن شخص سلب می کند که اصلاً قادر برای حرکت نیست، این مدت ها در ذهن من بود و ندیده بودم. تا اینکه در آن سفر

^۱ مفاتیح الجنان، انتشارات آیین دانش، ص ۷۹۲: که جمله ذکر شده در وسط زیارت می باشد که «السلام علی» ندارد.

وقتی که ما تماشا می کردیم یک مرتبه یک جا دیدم
یک تابلویی نوشته این ترجمه اش این بود که نگاه
کردم دیدم که این مجسمه ای را درست کرده بودند
و شبیه سازی از آن به اصطلاح فردی که در آن موقع
مورد عذاب و شکنجه و اینها قرار می دادند از همه
آنچه را که در آنجا می دیدم مسائل مختلف و چیزها
و با میخ در زبانش فرو کرده بودند و چی کرده بودند،
یک مسائلی ... که همه اینها بوده، شکنجه هایی که
کلیسا می کرد افراد را برای تفتیش عقاید و مطالب ...
از همه آنها مصیبت بارتر و شکنجه بارتر و
خلاصه با عذاب تر یک زنجیری بود که من دیدم این
زنجیر را با آهنهای مخصوص و با چیز و اینها، چنان
آن فرد را در این زنجیر و امثال ذلک قرار دادند که
این هر لحظه تقاضای مرگ فقط بکند، یعنی در یک
همچنین وضعی، خواندم نوشته غل جامعه؛ تازه
متوجه شدم آنی را که امام سجاد علیه السلام با او
بردند این بوده، این غل جامعه که می گویند این
مربوط به همان موقع بوده، تقریباً هشتصد سال پیش
بوده این بوده، گفتم: اگر این بوده که این هر روزش
یک کربلا بوده، فقط ما امام حسین و تیر و شمشیر و

اینها را می بینیم یا حضرت علی اکبر ... این که بدتر بوده، این که هزار مرتبه، هر روز در چه وضعی قرار داشته، که هنگامی که امام سجاد علیه السلام را داشتند غسل می دادند آثار این زنجیر هنوز بر بدن حضرت بوده، وقتی که افراد تعریف می کنند و در تاریخ هست و ...!

این وضعیتی که فرض بکنید که در اینجا بوده، خُب بسیار خُب اینها همه قضایایی بوده که پیدا شد، برای امام حسین پیدا شد، حالا ما به چه وضعیتی و با چه کیفیتی و با چه نگاهی ما به این داستان عاشورا باید نگاه کنیم؟! آیا به اینکه خُب تیر آمد به امام حسین خورد، خُب بسیار خُب، این یک قضیه ای بوده که اتفاق افتاد و تمام شد، آیا به اینکه فرض کنید که سنگ آمد به پیشانی حضرت خورد، خُب بله این یک مسأله کمی نیست خیلی هم دردناک است خیلی فلان است، ولی خُب بالاخره تمام شد! به چه وضعیت و برنامه، کدام واقعه از وقایع عاشورا باید برای ما همیشه اسوه باشد و در جلوی چشمان باشد و متوجه آن باشیم؟ آن مسأله چیست؟ آن قضیه

چیست؟

در دنیا خیلی‌ها هستند، افرادی هستند که مورد شکنجه واقع می‌شوند، در همین الآن در دنیا، مگر شکنجه نمی‌شود و الی ماشاءالله، دست می‌برند، پا می‌برند، ناخن می‌کشند، نمی‌دانم هزار تا بلا بر سر یک بدبخت بیچاره فلک زده‌ای درمی‌آورند و این همه ظلم‌ها دارد می‌شود، این همه چه می‌شود! این چه داستانی است که پیامبر باید بفرماید: ان للحسین فی قلوب المومنین حرارة لا تدفع ابدا؛ این حرارت هیچ وقت از بین نمی‌رود، حرارت قلوب المؤمنین، در قلب مؤمن، نه در قلب آنهایی که امام حسین را دکان قرار دادند و محل کاسبی، آخر یک مظلومیت امام حسین هم همین است، امام حسین غریب!

امام حسین هم شده ملعبه دست این و آن، شده محل کاسبی: چه کار کنیم مردم دورمان جمع شوند؟ هیئت راه بیندازیم! چه کار کنیم افراد را جمع کنیم؟ خُب نمی‌توانیم همین‌طوری جمع شویم آجیل بدهیم که، این که خب کسی نیست می‌گویند: آقا این آجیل چیه، شیرینی چه خبر است؟ مجبوریم بگوییم از امام حسین، از کیسه امام حسین خرج کنیم،

ما می خواهیم روضه بیندازیم، می خواهیم جلسه راه
بیندازیم، می خواهیم نمی دانیم توسل کنیم، از این
چیزها ... امام حسین شده محل کاسبی، محل دنیا،
این می شود همان نگاه ظاهر، نگاه ظاهر این است،
نگاه ظاهر آدم را به اینجا می رساند که امام حسین را
می کند محل رسیدن به مطامع نفسانی، خُب آن هم
که در این دنیا نیست به حسب ظاهر بگوید که: چرا
از کیسه من خرج می کنی، بلند شو اگر راست
می گویی از کیسه ابوالفلان و ابوالفلان خرج کن، چرا
می آیی از من، چرا می آیی از اولاد من! امروز یک
جلسه، فردا یک جلسه، امشب یک توسل، فردا شب
یک توسل، تشریف بیاورید، هستیم، چایی درست
می کنیم، نمیدانم خرما می گذاریم، میوه می گذاریم!
همه اینها چیست؟ همه اینها به نفس برمی گردد،
امام حسین را خدا رسانده برای این کارها، امام حسین
نبود یکی دیگر! بالاخره آدم دنبال یک چیزی
می گردد که این بساط به پا باشد، امام حسین نشد
اصحاب امام حسین، آن نشد نمی دانم مشتی غضنفر
نمی دانم فلان کجا، بالاخره یک شخصی باید باشد،

یک حسابی باید این وسط باشد! چون ما اینجا گیر کردیم، چون توی این ظاهر گیر کردیم، اگر به امام حسین اعتقاد داشتیم، جلوی انعقاد این جلسه را حتی می‌گرفتیم، نه اینکه برقرار کنیم، چون این جلسه برای ...

یک وقتی بعد از فوت مرحوم آقا، در همین جریاناتی که بود یک بنده خدایی آمده بود مشهد و یک زنی بود ما دیدیم که این آمده یک جلسه برای مردها گذاشته، من رفتم سراغ اخوی، گفتم: این چه ربطی به مردها دارد، آمده مشهد که آمده مشهد، برای چی ایشان دارد برای مردها می‌گذارد چه مناسبتی هست؟ پدر ما این جور نبود، آن وضعش اینجوری نبود؟! دنبال کاسبی بودن این است، دنبال مطامع نفسانی بودن این است! برای چی جلسه، آمدی مشهد خُب آمدی مشهد، برو بشین سر جای دیگر، مثل بقیه آدم‌ها مگر آدم نیستی تو؟ خُب تو هم برو بشین مثل بقیه! ایشان گفت: خُب حالا انجام داده و اینها! خُب آن جلسه گذشت. هفته بعد دیدیم یک نهار در خانه‌اش گذاشته، نهار چی شد؟ گفتند: نذر دارند، گفتم: هان! شروع شد. دیگر نذر هم می‌شود:

کاسبی! خدا موارد کاسبی خیلی برای ماها فراهم کرده، الحمدلله ما داریم، نذر داریم، نمی دانم روضه داریم، امام حسین داریم، نمی دانم فرض بکنید که حضرت صغر داریم، همه این چیزها هست، خلاصه پروپیمون این هفته حضرت علی اصغر، آن هفته حضرت عباس، آن هفته حضرت رقیه، آن نمی دانم به اندازه کافی از این نذر و نیازها، خُب نذر هم این است که صبح بلند می شویم یک نذر می کنیم، شب می خوابیم یک نذر دیگر می کنیم، نذر که دیگر چیز، زبان است دیگر مشکل نیست! این نکاتی که دارم می گویم مهم است، خیلی مسائل مهمی در آن هست، منتهی خُب ما یک جوری، بله گفتیم؛ گفت:

داند و خر را همی راند خموش *** بر رخت خندد برای روی پوش

اینها مطالب خیلی مطالبی است که بزرگان [می گفتند] ما از خودمان نمی گوئیم، شنیدیم داریم می گوئیم، إن شاء الله که در نقل مطالب هم رعایت امانت را کرده باشیم.

رفتم سراغ اخوی حفظه الله، گفتم: آقا جان شروع شده، جلو را شما نگیرید این هم می شود یک قضیه! که گفت: چه کار کنم؟ گفتم: هیچی، بسپر شما به

من! پیغام دادم: شما نهار دارید؟ [آن زن گفت:] بله،
یک عصرانه، فلان، این حرف‌ها، یک نذری است،
گفتم: پول نذرت را بده به من، به نفعت است، مگر
تو نمی‌خواهی ثوابش را ببری؟ من ضمانت به تو
می‌دهم، گارانتی می‌دهم، ده برابر، روز قیامت خدا
بهتو بدهد، پولت را بده من! البته ایشان نداد، ولی آن
جلسه هم به هم خورد. دیگر نذر و نیازها رفت کنار،
تا وقتی که ما بودیم، دیگر کسی جرأت این [که]
صبح بلند شود نذر کند، ظهر نذر کند، شب نذر کند
نداشت، وقتی ما رفتیم دوباره نذرها شروع شد،
دیگر این بکن و ... این افراد هم از شر ما راحت
شدند، خیالشان دیگر راحت شد و نذر و نیازها
شروع شد! همه اینها بازی است، همه اش بازی
است. منتهی بازی داریم تا بازی، همه اینها کلک
است، همه اینها حقه‌بازی است، بازی کردن با
ناموس خدا، امام است، بازی کردن با حقیقت
ولایت، بازی کردن با ناموس عالم، بازی کردن با
آنچه که خدا روی او غیرت دارد و غیرتش را هم
نشان می‌دهد، بالاخره می‌آورد نشان می‌دهد، اینها
همه حساب و کتاب دارد، نذر و نیاز!! نذر را هزار

جای می شود مصرف کرد، هزارجا مورد خوب و بهتر و ثواب بیشتر؛ و انسان باید رعایت کند.

همین چند روز پیش یک مسئله‌ای اتفاق افتاد و من گفتم: حُب این قضیه، این مسأله نباید باشد! بعد آن مسؤل حُب شخص صاف، با نیت صاف، با نیت صادق، آمد برایش توضیح دادم گفتم: آقا جان دلت برای امام حسین سوخته یا دلت برای خودت؟ تکلیف ما را معلوم کن، من بینم چطوری با تو حرف بزنم، اگر دلت برای خودت سوخته، خدا حافظ شما، در را ببند و برو و ما هم برویم دنبال کارمان! اگر دلت برای امام حسین سوخته، بنده تضمین می‌دهم روز قیامت ثواب این روضه را امام حسین به تو بدهد! حرفت چیست؟ دید ما إن شاء الله راست می‌گوییم، إن شاء الله خلاف نمی‌گوییم، گفت: هر چی شما بگویند. گفتم: خیلی حُب، حالا که قرار است هر چی من بگویم، این روضه را به جای این ساعت، بگذار این ساعت! گفت: چشم، خدا حافظ شما، رفت. این می‌شود حالا یک چیزی، یعنی آن حالت و آن وضعیتی که در آن وضعیت ممکن بود مسأله

پیدا شود، ممکن بود حرف و نقل پیدا شود ممکن بود، مطلب پیدا شود منتفی شد، هم این به ثوابش رسید اتفاقاً بنده خدا نذر هم داشت گفتم: نذر داری، من جایش را سراغ دارم، که خوب برایت خلاصه خرج کند و صرف بکند و فلان.

بالاخره ما که آمدیم در اینجا باید همین طوری بمانیم؟ هان؟! یا اینکه نه، هی کم کم کم کم هی تغییری، تحوّل، بنا نیست که انسان همیشه در همان سطحی که سایرین در آن سطح حرکت می کنند [سیر بکند و بماند] خُب نیاز اگر این طور باشد، خُب نیاز به اینجاها نیست، اگر قرار به همان سطح باشد اگر قرار به همان طرز تفکر باشد، اگر قرار به همان کیفیت باشد، خُب پس بنابراین دیگر همه هستند، همه صحبت ها هست، همه سخنرانی ها هست، همه منبری ها هستند، همه هستند، ما باید بینیم بزرگان در اینجا چه راهی داشتند، ممکن است آن راه با راه و مسیری که بقیه دارند زاویه داشته باشد، خُب اثرش را هم دیدیم.

آنی را که ما راجع به سیدالشهداء علیه السلام و توسلی که به آن حضرت باید مورد نظر داشته باشیم

آن این است: نگاه کنیم ببینیم این جریان کربلا برای چی اصلاً به وجود آمده، واقعاً این جریان برای چی بود؟ از اولش، از قبلش، مطالبی که در این حرکت امام حسین علیه‌السلام، این مطالب همه روی داد، از اول شما نگاه بکنید، همین امام حسین که دارند می‌گویند: این امام حسن با امام حسین فرق می‌کرد، آن اهل صلح بود، من نمی‌دانم حسینی هستم، آن یکی حسنی است! این امام حسینی که با امام حسن فرق می‌کند و حسابش حساب جنگ است و آن حسابش صلح است، چطور ده سال با معاویه هیچی نگفت؟! خلافت امام حسین ده سال بود دیگر، از زمانی که امام مجتبی علیه‌السلام به شهادت رسیدند ده سال سیدالشهداء البته این مطلب را إن شاء الله در با یک بسط بیشتری در سیمای عاشورا که اگر خدا توفیق بدهد مشغولش هستیم، آن را در آنجا یک توضیح بیشتری در آنجا خواهیم داد این ده سالی که امام حسین با معاویه بود به چه حسابی بود؟ مگر معاویه با یزید فرق می‌کرد؟ صد برابر معاویه بدتر از یزید است! یزید کیه؟ یک آدم الاغ حیوان، نمی‌دانم

شرابخوار، میمون بازی که دنبال مسائل شهوات و امثال ذلک؛ معاویه هزار برابر بدتر از یزید در از بین بردن اسلام و مظاهر اسلام و مسائل ذلک؛ یزید کیه؟ اصلاً یک آدم نفهم، جاهل، چی چی است!

امام حسین اگر قرار بود مبارزه بکند، چرا با معاویه نکرد؟ چرا ده سال صبر کرد؟ می گویند: به احترام برادر و صلح برادر حرف نزد! اولاً آن احترام که اصلاً نبود، معاویه آمد صلح را پاره کرد و گذاشت زیر پایش و گفت: صلح بی صلح، صلحنامه بی صلحنامه، من تمام این کلک‌هایی که حالا من دارم می گویم کلک تمام این بازی‌هایی که در آوردم به خاطر این بود که به عمارت برسیدم و رسیدم، صلح بی صلح، تمام شد! و شروع کرد به قتل و غارت و زدن و هر جنایتی که دیگر توانست انجام بدهد، صبأمیر المؤمنین را همین معاویه در کشورها و امثال ذلک راه انداخت دیگر، که بر بالای منبر حضرت را صب می‌کنند، لعن می‌کردند و چه می‌کردند، به عنوان ذکر اصلاً این را به اصطلاح انجام می‌دادند!

خُب امام حسین می‌تواند بگوید: من اصلاً قبول ندارم، حالا برادرم آن‌طور بوده، تو اصلاً آمدی

صلحنامه را پاره کردی، زیر پایت انداختی، چه
صلحی، چه حسابی، چه کتابی: این یک! پس این
نمی‌تواند دلیل باشد که به احترام برادر چیزی نگفته
باشد، این مردود است. دوّم: حضرت می‌تواند
بگوید: آن برادر من بود، امام بود، بنده هم برای
خودم امام هستم، تکلیف دیگری احساس می‌کنم،
هیچ اشکال هم نداشت، خود بنده هیچ اعتراضی
نمی‌توانستم بکنم، امام است! ما راجع به امام چه
تصوری داریم؟ راجع به امام چه تصویری داریم؟ آیا
امام مثل بقیه است، تفکرش مثل بقیه است، افکارش،
نتایجش ... یا نه، امام یک مطلب دیگری دارد، امام
مجری مشیت خدا در این عالم است، این است
مسأله. آن امام حسینی که وقتی که معاویه به جهنّم
واصل می‌شود و نوبت به یزید می‌رسد قیام می‌کند،
این ده سال چرا انجام نداد؟ چون مشیت خدا بر این
نیست، این نکته‌ای است که ما ازش غافل هستیم،
یعنی چی؟ ما یک سویه نباید به مطالب نگاه کنیم، ما
باید به مسائل و جریانات در یک فضای کلی و در
یک فضای جامع نسبت به او نگاه کنیم و اگر این‌طور

شد، دیگر چه امام حسن، چه امام حسین، دیگر چه تفاوتی دارد؟ دیگر چه فرقی می‌تواند داشته باشد؟! حالا شما نگاه بکنید این برای قبلش؛ حالا در این جریان کربلا نگاه بکنید، آمدن فرض بکنید که مسلم بن عقیل نگاه بکنید، می‌دانید چرا مسلم بن عقیل الان گنبد و بارگاه دارد، چرا مردم دارند می‌روند، چرا دارند می‌روند به او توسل می‌کنند؟ چرا این مقام و موقعیت را دارد، تمام اینها می‌دانید مال چیست؟ مال این است که: وقتی ابن زیاد آمد در منزل هانی بن عروه و او در کنار ایستاده بود، گفت: الآن وقتش است! که بیاید... خُب برنامه بود دیگر، گفتند دعوت این مریض بود فرستاد دنبال... این هانی به مسلم گفت که: بیا که وقتش است، ابن زیاد فرستاده می‌خواهد بیاید عیادت من و این الآن... تو در اینجا در پشت اینجا قایم شو... او می‌آید و خبر ندارد و تو بیا بزن و قائله دیگر تمام می‌شود! قطعاً بدانید اگر شمشیر مسلم بن عقیل بر فرق ابن زیاد می‌آمد کربلایی دیگر در کار نبود، دیگر تمام شد، تمام فتنه‌ها زیر سر این ابن زیاد بود و اصلاً این شیطانی بود، البته هم شجاع بود، هم مرد جنگی بود و هم در

شیطنت و در قساوت و اینها دیگر خُب ضرب المثل بود می گفتند: دیگر گیر ابن زیاد افتاده، دیگر این طور ازش تعریف می کردند.

خُب چرا مسلم این کار را انجام نداد؟ واقعا چرا؟
اتفاقاً همین مطلب را هم به عنوان اینکه ما در اسلام ترور نداریم و اقتیال نداریم در همین سیمای عاشورا مفصل إن شاء الله توضیح خواهم داد. مسلم فقط یک فکر کرد، اگر این الآن این شمشیر را وارد بکند مردم به او چه می گویند؟ مردم چی می گویند؟ می گویند: تو نائب امام حسین هستی؟! تو از طرف امام حسین آمدی و یواشکی کار می کنی؟! تقلب می کنی؟
راست می گویی بلند شو بیا جلو، ابن زیاد بیاید زره بپوشد، شمشیر دستش بگیرد، تو هم بگیر، بسم الله!
یکی تو، یکی او. مرد و مردانه، امام حسین نامرد نیست، امام حسین ترور نمی کند، امام حسین کارش یواشکی نیست، امام حسین کارش روی پنهانکاری نیست، مرد است می گوید: من زیر بیعت با یزید نمی روم، همین هستم می خواهید بکشید می خواهید نکشید، تا جایی که جان در بدن دارم دفاع می کنم،

نه از نیروی امامتم استفاده می‌کنم، نه ولایت، نه ملائکه ... جن آمدند، نمی‌دانم ملائکه آمدند، نمی‌دانم بنا بر نقلی و حوش صحرا آمدند که بیایم می‌زنیم ... جن آمد و گفت که: اصلاً یکدفعه در یک ساعت می‌زنیم همه اینها را لت و پار می‌کنیم! حضرت فرمودند: مگر خودم دست ندارم؟ مگر خودم دست ندارم؟ دوتا از اصحاب امام حسین کافی بودند این لشکر را همه را از بین ببرند: یکی حضرت ابوالفضل و یکی حضرت علی اکبر؛ و هر دو در روز عاشورا تصمیم داشتند بر اینکه بدون اینکه اصلاً به کسی بگویند خودشان دو تا بیایند حالا اینجا دیگر از این به بعدش را حالا بگذارید ما نگوئیم، با یک تصرفاتی و با یک مسائلی، اصلاً قضیه عاشورا را بمالند به هم و بروند! کی جلوی اینها را گرفت؟ حضرت: اینجا از این کارها نیست، اینجا اهل این مسائل نیست، ما همین حکم ظاهر، همین صورت ظاهر، به همین کیفیت ظاهر، با همین فرمول ظاهر: می‌جنگیم، خندق می‌کنیم، نمی‌دانم رعایت مسائل را می‌کنیم، مسائل و تصرف و کارها اینها مال ... بگذارید آن دنیا، این دنیا خُب ما برای این مسائل

نیامدیم! و همین باعث شد و همین قضیه که ما الآن
برویم دنبال امام حسین، چرا؟ چون دنبال کسی
می‌رویم که می‌گوید: من همان کاری را انجام
می‌دهم که تو هم می‌توانی بکنی، اضافه انجام
نمی‌دهم، من همین کار را انجام می‌دهم که تو
می‌توانی بکنی، همین عطشی که برای من هست آب
را می‌دهم به کس دیگر، تو می‌توانی عطش را تحمل
کنی آبت را بدهی به کسی دیگر! همین انفاقی که
الآن من دارم می‌کنم همین انفاق به دست تو هم
می‌شود انجام شود، اضافه نیست!

خیال نکن حالا من امام حسین هستم قادر بر
ملک و ملکوت هستم همه چیز در تحت تصرف من
است، تو بگویی که: نه، خُب من که نیستم، پس
خدا حافظ شما، ما که نیستیم! حضرت می‌گوید: نه،
تو هم می‌توانی، تو هم همین کار را می‌توانی بکنی
که زینب من کرده، تو هم همین کار را می‌توانی بکنی
که فرزند من علی اکبر کرده، همین مسأله؛ تو هم
همین کار را می‌توانی بکنی که وقتی لشگر حر می‌آید
و از شدت عطش از حال می‌روند؛ که وقتی که افراد

آمدند، آنجا به امام حسین گفتند: بابا اینها که دیگر رمقی نمانده، بزیم یک ساعته تمامشان کنیم! و اگر لشگر حر را می زدند خُب دیگر کربلایی نبود، چون حضرت به راه دیگر به راه یمن می رفتند و دیگر اصلاً مسأله عاشورا منتفی می شد! حضرت بلند می شود می آید اینی که بدانیم حضرت نمی داند قضیه کربلا [را] خُب اینها همه دروغ است، هزار دفعه در مدینه، قبل از مدینه، زمان پیغمبر، زمان امیر المومنین، همه شنیدند، دیگر این قدر مطالب بوده که دیگر برای کسی چیزی نیست که بالاخره جریان حسین به کربلا منتهی می شود، خود حضرت در طول این مسیر، وقتی که از مکه می خواهد: **مَنْ كَانَ فِينَا بَاذِلًا مُهْجَتَهُ، وَمَوْطِنًا عَلَى لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسَهُ، فَلْيُرْحَلْ مَعَنَا؛ فَإِنِّي رَاحِلٌ مُصْبِحًا إِنْشَاءَ اللَّهِ تَعَالَى؛**^۱ هر کسی می خواهد خونس را در راه ما هدیه کند و بریزد، و به لقاء خدا امیدوار است و نفس خود را برای لقاء خدا آماده کرده فردا با ما بیاید! خُب دیگر از این صریح تر دیگر چی؟ صریح تر از این چی

^۱ لمعات الحسین، ص ۳۸.

می‌خواهد بگوید؟ در طول راه مسائلی که اتفاق افتاد، لذا همه نسبت به این مسأله اعتقاد داشتند و اعتماد داشتند، خُب نمی‌توانیم بگوییم امام حسین خبر نداشت، امام حسینی که خبر دارد چرا به لشگر حر آب داد؟ اگر ما بودیم چه کار می‌کردیم؟ بگذار بمیرند و لشان کن، اصلاً جنگ هم نکردیم آب ندهیم اصلاً می‌میرند! که بعضی از اینها خود حضرت پیاده شدند و قدرت نداشتند که مشک آب را به دهان بگیرند حضرت مشک را بلند کردند در دهنش آب ریخت، کسی که می‌داند همین این، هشت روز دیگر، ده روز دیگر، همین این می‌آید تیر می‌اندازد، همین این تیر می‌اندازد، می‌آید این مشک را بلند می‌کند در دهنش می‌ریزد، این معنا یعنی چی؟ معنایش این است که: الآن من بر طبق مشیت خدا حرکت می‌کنم و الآن وظیفه‌ام را انجام می‌دهم، الآن که کربلا نیست این یک بنده خدایی است مثل سایر بندگان باید به او ترحم کرد.

این درس را ما باید از سیدالشهداء بگیریم، درس سیدالشهداء در کربلا این است، در عین رعایت

موازین و رعایت نکات و دقت در انجام امور به نحو احسن، توجه قلبی یک جا دیگر است، توجه به این امور نیست، توجه به پیروزی نیست، توجه به این که غلبه بکنم بر یزید نیست، توجه به اینکه الآن اگر این مطلب را انجام بدهم جلوی آن قضیه گرفته می شود نیست؛ طبق ظاهر می آید جلو و این است نشان می دهد: این مرد باید مرد حق باشد، مرد حق این است، این باید باشد، اینی که می داند فردا همین این شمشیر می زند، می گوید: الآن نیازمند است، نیازش را برطرف کنم! پیام عاشورا به ما این است: که انسان بیاید آن حقیقت... زندگی خودش را، مرام خودش را، ارتباط خودش را با محیط خانواده، ارتباط خودش را با دوستان، ارتباط خودش را با همسایگان، ارتباط خودش را با خدا، و اجتماع، تمام اینها را براساس آن حرکتی قرار بدهد که احساس کند رضای خدا و مشیت خدا در آن است، حالا این به چه نتیجه ای می رسد دیگر به این نباید فکر کند، آیا این برای او نتیجه اش رضایت بخش است یا نه؟! برای تو رضایت بخش است یا برای خدا؟ اینجا دیگر نباید گیر کنیم، برای خدا، وقتی برای خدا

رضایت بخش است خُب باشد، مگر قرار بر این است
که همیشه حلوا و شیرینی باشد، نه، یک همچین
چیزی کسی نه تضمینی کرده، نه وعده‌ای داده و نه
قرار بر این است و نه نظام دنیا بر این است،
هیچکدام. آنی را که انسان به دست می‌آورد: آن
عبور، آن عبوری که به دست می‌آورد، آن عبور
نتیجه این حرکت است.

اینی که کربلا و روز عاشورا برای ما اسوه است
همین است، همین است عزیزم، اگر ما این را اسوه
قرار می‌دادیم دیگر آن وقت برای غلبه بر خصم به
هزار حيله و توهين و تهمت و ثقلب و اينها متوسل
نمی‌شدیم، اگر ما عاشورا را اسوه قرار می‌دادیم،
راست راستی آن پرچم را می‌زدیم در منزل و در اتاق
و اينها، نه برای زينت و حالا اين هم يك خرده يك
بازی، برای بازی و اين چیزها و تئاتر و اينها، واقعاً
اگر پرچم سيدالشهدا را می‌خواستيم بزنيم، ديگر
ارتباطمان با مردم اين جوری نبود، جور ديگری با
مردم و با افراد برخورد می‌کرديم، چون نگاه می‌کنيم
امام حسين اين کار را نکرده، امام حسين به دشمن

خودش آب می دهد، نماینده امام حسین، دشمن آمده در خانه، چون این اطلاع ندارد از اینکه من اینجا هستم، من نماینده حسین نباید خیانت کنم به مندوب خودم، به مندوب عنه خودم که ازش نیابت دارم، مردم امام حسین را در چهره من دارند می بینند، آن حضرت را در رفتار من دارند مشاهده می کنند، من دیگر نمی توانم خیانت کنم، من دیگر نمی توانم به رفیق آن وقت دیگر خیانت کنم؛ چون مردم حالات رفیق را در من دارند می بینند، می گویند: این وابسته به اینجاست، این مربوط به این مدرسه است، این مربوط به این مکتب است، این مربوط به این قضیه است، می دانید این می شود آن وقت اسوه، مسلم بن عقیل برای ما می شود اسوه، امام حسین می شود اسوه، حضرت ابوالفضل می شود اسوه ... تمام اینها، صحبت هایشان، رفتارشان، حرکاتشان.

این قدر که این مرحوم آقا به ما توصیه می کردند: مطالعاتتان را در ایام محرم بگذارید کنار، فقط به مقاتل مطالعه کنید، فقط به صحبت های امام حسین مطالعه کنید، اینقدر که ایشان اهتمام داشتند، این صحبت هایشان در همین لمعات الحسین تابلو بشود

و قرار بگیرد برای چیست؟ به خاطر این است که در
قدم به قدم حرکت امام حسین یک تابلو وجود دارد،
در قدم به قدم. جداً، خُب همین کاری که امام حسین
با حر کرد، همین کاری که او [کرد] چی بود؟ پدرش
همین کار را در صفین با معاویه کرد، عین این قضیه؛
وقتی که شریعه فرات را در رقه بست در رقه صفین،
در شام، نهر فرات از کنار رقه می گذارد، که الآن قبر
عمار یاسر و اینها در همانجا هست و اینها اینها وقتی
گرفتند گفتند: ما هم می بندیم! حضرت فرمودند: نه،
کار غلط آنها را ما نمی توانیم، به رفتار ناشایست
پاسخ بدهیم، من أمیر المؤمنین هستم او معاویه است،
او بکند عیبی ندارد، من علی که نباید همان کار را
انجام بدهم! لذا همین باعث می شود که أمیر المؤمنین
وقتی به شهادت می رسد همین معاویه با همین قلب
قصی با همین نامردی ها و با همین مسائل، وقتی که
یاد أمیر المؤمنین می کند همین مرتیکه از چشمش
اشک می آید! کار امام رضا باعث می شود که همین
مأمون با تمام قساوتش دستور می دهد بگذارند برای
امام رضا روضه بخواند و خودش گریه می کند و

می‌گوید شما نمی‌دانید این کی بود و این را من
می‌دانم و راست هم می‌گوید، خودش کشته ولی
می‌گوید من می‌دانم که این کی بود! حالا اگر
امیرالمؤمنین اگر آن مسلم این کار را انجام می‌داد،
خُب معاویه می‌گوید بابا چه می‌گویند امام! خُب او
کرده ما هم کردیم، حالا آن زور ما نرسید شکست
خوردیم، اگر ما زورمان می‌رسید ما هم چیز
نمی‌کردیم گرفته بودیم شریعه را.

این عمرو عاص که وقتی در مصر می‌گوید: شما
علی را نشناختید، من شناختم، چون او می‌داند وقتی
در جنگ وقتی مستأصل شد و آن عمل زشت را
انجام داد؛ حالا آن بدبخت آن معلوم نبود حالا چه
کاره بود که چیز کرد، این می‌توانست دستش هم بالا
ببرد، نیاز نبود به آن مسائل دیگر، برداشت حضرت
سرش را برگرداندند و چه کردند! این می‌فهمد: این
مرد، مرد، بشر عادی نیست، کارش کار بشر عادی

^۱ بحث علمی اینکه چطور می‌شود که فردی حقیقت را بداند (عقل نظری)
ولی در مقام عمل (عقل عملی) لنگ بزند، در بحث «ان النساء النواقص
الایمان، نواقص الحظوظ، نواقص العقول» در کتاب شریف حیات جاوید،
ص ۱۸۵ تا ۲۰۰ توضیح داده شده است.

نیست، آن می‌فهمد، خُب چرا ما نفهمیم؟ این کارها را برای کی کردند؟ برای اینکه امروز که روز پنجشنبه است، ما بیاییم این مطالب را مطرح کنیم، بگوییم، بشنویم، بینیم اینها چه کردند که اینها به نتیجه رسیدند و چرا ما به نتیجه نمی‌رسیم؟ اگر ما هم همان را انجام بدهیم خُب ما هم به همان نتیجه می‌رسیم دیگر، ما هم به همان نتیجه می‌رسیم؛ وقتی به مرحوم آقا گفتند که: یک نفر اهل علم آمده در مشهد و از اسم شما سوء استفاده کرده رفته در بیمارستان قلب خودش را بستری کرده؟ می‌دانید به من چه گفتند؟ گفتند: الحمدلله خدا اسم ما را باعث نجات یک نفر قرار داد! همین، این همان است، این دنباله‌رو همان [شخص است] حالا اگر ما بودیم، مرتیکه کجاست؟ بلند شو برو تحقیق بکن، بکشش پایین: ای فلان فلان شده، نمی‌دانم هر چی هم به او بگوییم، آمده از اسم ما سوء استفاده کرده، بروید بگوید، آبرویش را ببرید، در روزنامه پخش کنید، بله در رادیو بگوید، در روزنامه پخش کنید، گفتند: هیچی نگویند، بیچاره بنده خدا قلبش درد گرفته،

حالا از اسم ما ... آمده گفته که من طهرانی هستم و این معالجه شده حالا این بهتر ... یاد می دهند به آدم، به آدم زندگی کردن را یاد می دهند، ارتباط با خدا را یاد می دهند، این همان حرارت است، آن حرارتی که در دل مؤمنین هست و هیچ وقت از بین نمی رود همان است که تمام زندگی آنها را در کنترل می گیرد: اینجا چه کار بکن، آنجا چه کار بکن، نه اینکه فقط روزهای محرم بشینی و سینه بزنی؛ نه، خُب این یک ظهورش است، یک مظهرش است، یک بُعدش است، آن حرارتی که هست که هیچ وقت از بین نمی رود، خُب همه ایام ما که محرم نیست، ما دو ماه محرم و صفر داریم ده ماه دیگر چی؟ ده ماه دیگر امام حسین خبری نیست؟ یا نه، ده ماه دیگر هم آن حرارت است، آن حرارت یعنی ربط، ربط با ولایت، ربط با مبدأ و ربط با منشأ، که آن در گرفتاری ها، در تشکیکات، در موارد مبهم، در سؤالات، در بر سر دوراهی ها و سه راهی ها و امثال ذلک، آن می آید آن جرقه را می زند، فوراً نشان می دهد: اینجا برو! اینجا نرو! اینجا بشین! اینجا بایست! اینجا حرکت کن! اینجا توقف کن! آن حرارت.

اما اگر آمدیم خدایی نکرده، خدایی نکرده پاس
نداشتیم، و از این مسأله آن استفاده را نکردیم، و به
قول مرحوم آقا: از این حرارت پذیرایی نکردیم،
ایشان می فرمودند: این قضیه مهمانی است در قلب
ما که باید از مهمان پذیرایی کرد! یعنی مهمان می آید
در خانه، شما می روید پی کارتان؟ شربت می برید،
چایی می برید، میوه می برید، آقا چیزی [لازم دارید؟]
خسته باشد تشک می اندازید، آقا استراحت بکن،
ایشان می فرمودند: این ارتباط مهمان است باید از
مهمان پذیرایی کرد، اگر این پذیرایی انجام نشود و
برخلاف انجام شود و مسائلی که در خلاف این
قضیه است این حرارت هی کم می شود، هی افت
می کند، هی افت می کند و انسان می بیند دیگر آن
حال و هوا را ندارد، دیگر آن شور و اشتیاق را ندارد،
آن چی ندارد! و البته قابل جبران هم بالعکس هست:
متوجه بشود، متنبه شود، راهش را تصحیح بکند تا
اینکه به آن نتیجه مطلوب برسد، انشالله.

خُب ظاهراً مثل اینکه از حد صحبت ما گذشت،
و دیگر حالا چند تا از این سؤلهایی که مخدرات نقل

کردند پاسخ می‌دهیم و إن شاء الله بقیه مطالب برای
مجلس دیگر.

رفتن دختران به دبیرستان را توضیح دهید؟

بنده راجع به این قضیه خیلی بارها صحبت
کردم، درس برای زن مانعی ندارد، اشکال ندارد،
منتهی هر چیزی باید در مجموع مورد لحاظ قرار
بگیرد، انسان من حیث المجموع باید در نظر داشته
باشد، درس خواندن بسیار خوب است، مخصوصاً
درسی که مفید باشد برای انسان، نه اینکه حالا بلند
شود آدم برود به عنوان اینکه یک مدرکی بگیرد
عمرش را تلف بکند، خُب آن اتلاف وقت است و
نتیجه‌ای ندارد، اما اصل درس خواندن در حدی که
بتواند به مسائل روز اطلاع پیدا بکند، این باید باشد،
و نسبت به آن مسائل و تخصص‌هایی که مربوط به
خانم‌ها و امثال ذلک هست حتی نسبت به این هم
ایراد ندارد، بلکه خیلی هم خوب است و چه بهتر
اینکه افرادی که متعهد هستند و ملتزم هستند اینها
وارد این مطالب شوند، ولی مسأله مهمتر در آنجا
رعایت فضا و محیطی است که آن یک وقت بر حال
و هوای انسان غالب نشود، افرادی که در آنجا

هستند، ارتباط با آنها، گزینش رفیق که بسیار بسیار در این قضیه انسان و در راه و زندگی انسان نقش حیاتی دارد، یکدفعه می‌بینید یک رفیق اصلاً آمد به طور کلی مسیر زندگی انسان را تغییر کرد، چون این مطالب خیلی به گوش بنده می‌رسد با نامه و امثال ذلک، می‌گوییم: خب بالاخره علی‌کل حال می‌بایست اینجا مورد توجه قرار بگیرد دیگر، من حیث‌المجموع باید انسان برای رفع موانع تلاش کند که بتواند محیط بهتر و مناسب‌تری را برای تعلیم انجام بدهد ولی نه، خود درس خواندن ایرادی ندارد و اشکالی ندارد.

آیا برای رمی جمرات می‌توان از اطراف حرم سنگ جمع نمود؟ جناب‌عالی در جزوه حج فرمودید که: این کار حرام است ولی کاروان‌ها به این مسأله اهمیتی نمی‌دهند و به خانم‌ها اجازه نمی‌دهند در مشعر پیاده شده و سنگ جمع کنند، تکلیف ما در اینگونه موارد چیست؟

خارج کردن سنگ از حرم حرام است به هر نحوی که می‌خواهد باشد. در یک همچنین مواردی

خود افراد که وارد منی می‌شوند می‌توانند از خود منی سنگ جمع کنند در خود منی هم سنگ است، کنار و خیابان و فلان و این چیزها سنگ است و می‌توانند سنگ جمع کنند می‌توانند به افراد، به مردها، فامیلشان، شوهرشان، برادرشان، دوستانشان، کسانی که آنها در مشعر پیاده می‌شوند و سنگ از آنجا جمع می‌کنند، گرچه شنیدم الآن دیگر آنجا هم این کار را نمی‌کنند، دیگر از همانجا می‌آورند و حتی سنگ هم خرد می‌کنند و حتی این را هم بدانید سنگ را جایز نیست خرد کردن، الآن سنگ را برمی‌دارند و چند تا تکه می‌کنند و تکه‌های اینقدری می‌کنند هیچ کدام از اینها جایز نیست، نه از حرم سنگ برداشتن جایز است، نه خرد کردن سنگ جایز است و نه حملش! و می‌گویند که خُب ما دوباره برمی‌گردانیم به اصطلاح به حرم، اصل خارج کردن از حرم حرام است، شما که الآن خارج می‌کنید از کجا می‌دانید که می‌میرید یا نمی‌میرید در راه، که شما به اصطلاح برمی‌گردید اینجا، کی تضمین کرده که شما برگردید شاید در عرفات برایتان فوت حاصل شود و این یک صرف تخیل و توجیه بلاوجه است و نباید انجام

شود. عرض کردم که مردها از مشعر برای خودشان که سنگ جمع می‌کنند برای خانم‌ها هم جمع کنند یکی، دو تا سه تا بیاورند بدهند و آنها هم این را انجام بدهند. در هر صورت اگر هم حتی نشد از آن سنگ‌هایی که در کنار هست، نه سنگ‌های مستعمل، سنگ‌هایی که در کنار در پیاده‌رو و امثال ذلک افتاده می‌شود از آنها برداشت و رمی جمرات را انجام داد. دعای سمات در مفاتیح را تا کجا باید قرائت کرد؟

تا همان به اصطلاح فقره دوم که به اصطلاح بعد از دعا آمده، آن فقره سوم دیگر جزو دعای سمات نیست.

خلقت خداوند تعالی مکرر است و تعطیل نمی‌شود، آیا پیامبر خاتم خاص انسان‌های زمین است یا در خلقت‌های پیشین و پسین هم ایشان پیامبر بودند؟

ببینید پیامبر به عنوان یک همچنین قیافه و جسد و بدن ظاهری این فقط مختص نسل آخرالزمان است و این ارتباطی به نسل‌های گذشته ندارد! گرچه از

نقطه نظر ولایی و از نقطه نظر تصرف معنوی رسول
خدا موجب خلقت کل عالم وجود است! نه اینکه
فقط بدن رسول خدا را هزار و چهارصد سال پیش
می‌بینیم به دنیا آمدند، روح آن حضرت و واسطه
فیض بین خالق و بین مخلوق بودن آن حضرت
اختصاص به بدن ندارد، این روح در کل عالم وجود
تصرف می‌کرده، انبیاء، همه گذشتگان همه در تحت
ولایت پیغمبر بهشان وحی می‌شد، اگر ولایت آن
حضرت نبود و آن جریان فیض توسط آن حضرت
نبود نه بر حضرت موسی وحی می‌شد، نه عیسی
وحی می‌شد، نه آدم، نه ابراهیم، نه هیچ کس دیگر،
آن وحی که بر ابراهیم می‌شود از دریچه پیغمبر است
در آن زمان، آن وحی که بر حضرت موسی می‌شود
از دریچه پیغمبر بود بر آن زمان، لذا همه انبیاء گذشته
در توسلات خودشان به پنج تن توسل می‌کردند اگر
پنج تنی وجود ندارد به کی دارد توسل می‌کند؟ پس
باید باشد دیگر چیزی که نیست، خُب نیست، قابل
توسل نیست، بعداً حاصل می‌شود به الآن چه مربوط
است؟ چیزی که نیست، نیست؛ توسل باید به یک
امر موجود باشد، به یک امر حضوری باشد. پس

حضور چهارده معصوم علیهم السلام و البته خب در اینجا مسائل خب زیاد است و مطالب زیاد است، نه تنها در همین انبیا گذشته در آن نسل‌های قبل از حضرت آدم و حتی در همه آسمان‌ها و زمین، حتی در همه ملائکه، در همه در همه آنها، فرشتگان آنها در عبادتشان قبل از اینکه آسمان و زمین به وجود بیاید به ائمه و پنج تن تعظیم می‌کردند و عبادتشان براساس توجه به آنها بود، آن که اصلاً قبل از خلقت آسمان و زمین، یعنی قبل از اینی که اصلاً بخواهد نشئه وجودی تحقق پیدا کند در آن نشئه ربوبی و نشئه غیبی، آن مسئله به این کیفیت بوده، پس رسول خدا و پیامبر دو وجهه دارد: یک وجهه ظاهر که خب همین جریان ظاهری و ازدواج و ولادت و اینهاست که باید انجام شود و مربوط می‌شود قضیه به هزار و چهارصد سال پیش، یک وجهه باطنی و وجهه نفسانی و ولایی که آن هیچ ارتباطی با این مسأله ندارد و از زمانی که خدا خدایی می‌کرد و می‌کند واسطه بین او و بین خلقتش ولایت رسول‌الله است، و نفس مقدس آن حضرت است که در هر برهه و

زمانی به یک کیفیت تجلی دارد.

آیا هزینه کردن صدقه برای مستمندان از اقربا

بدون اینکه بدانند اشکال دارد؟

نه اشکال ندارد.

آیا می‌توان خمس را به نیازمندان از اقربا

پرداختن اجازه مرجع لازم است؟

حتماً اجازه مرجع لازم است و بدون اجازه مکفی

و بری ذمه نیست.

نظر فقهی شما درباره اجماع با فقهای دیگر فرق

دارد؟

خیال می‌کنم یک سؤال تخصصی است، دیگر

این ارتباطی با این مجلس نداشته باشد، البته بله، بنده

راجع به اجماع خُب نوشته‌ای دارم، بنده اجماع را

قبول ندارم و اجماعی اصلاً وجود ندارد و اصلاً

اجماعی نداریم و فقط مستندات فقهی و استنباطی ما

سه چیز است: کتاب و روایات و احکام عقلی، لذا

اجماع اصلاً هیچ وجهی نیست، البته بعضی هم

نسبت به این مسأله اعتراف دارند نه اینکه ندارند،

منتهی خُب حالا به نحوی نتوانستند بیان کنند یا اینکه

جرأتش را نداشتند دیگر آن یک مطلب دیگر است،

حالا ما این جرأت را ... خُب ما که کاره‌ای نیستیم و
بله نه سر پیاز هستیم و نه ته پیاز لذا هر چی بگوییم
خیلی مورد چیز قرار نمی‌گیریم.

تحلیلی که از امیرالمؤمنین نقل شده در ماه
ذی‌الحجه چه مفهومی دارد؟

بنده این مطلب را خیال می‌کنم در یکی از
مجالس عنوان توضیح دادم، رفقا به آنجا مراجعه
کنند.

در خصوص خمس طلاهایی که همسر برای ما
به عنوان هدیه خریداری می‌کند می‌خواستم بدانم که
آیا به کل طلاها خمس تعلق می‌گیرد یا فقط به بخش
و قسمتی از آنها یعنی حتی به حلقه یا انگشتری نقره
عقد هم خمس تعلق می‌گیرد یا خیر؟

عرض کنم حضورتان که نسبت به طلاهایی که
داده می‌شود آن تمام اینها حکم هبه را دارد، چون به
هبه خمس تعلق می‌گیرد، اما نسبت به آنچه را که در
ابتدای ازدواج توجه بفرمایید شوهر برای زن تهیه
می‌کند در حد متعارف اگر باشد خمس تعلق
نمی‌گیرد، البته شئونات هم در اینجا باید مورد توجه

قرار بگیرد، بالاخره افراد خُب متفاوت هستند، ولی اگر از حد متعارف بیشتر باشد به آن بیشتر خمس تعلق می‌گیرد. به نظر می‌رسد این قضیه را در سایت، بنده توضیح دادم.

خُب دیگر به نظر می‌رسد که بله ما از حد مجاز یک مقداری به بیش از یک مقداری، دو مقدار و اینها تجاوز کردیم و **إِنْ شَاءَ اللَّهُ** که حالا پاسخ بقیه سؤالات و اینها برای مجلس دیگر اگر خداوند توفیق برای تشرف خدمت دوستان را فراهم کرد، امیدواریم که خداوند خودش فهم ما را نسبت به حقایق باز کند و آنچه را که دیگران و بزرگان و اولیاء خدا آن راه را رفتند، آن راه را رفتند، خداوند همان راه را نصیب ما کند و فکر و مسیر ما را در همان راستا ثابت و مستقر بدارد و از برکات این ایام مبارکه و انفاس قدسیه و قدوسی مقام ولایت حضرت سیدالشهداء علیه السّلام به بهترین نحو ما را در این ماه خودش پذیرایی و ضیافت کند.

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ